



از پراکنده گستر تا همبستر

طرح برای اتحاد نیروهای هوادار سامانه شاهنشاهی

انجمن پادشاهی خوانان پیشرو



پایندہ ایران جاوید شاہ



سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!



برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران



برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!

از پراکندگی تا هم‌افزایی؛ طرحی برای اتحاد نیروهای هوادار سامانه شاهنشاهی

ایرج آذرنوش

سرزمین ما در بزنگاهی تازه ایستاده است؛ جایی میان گذشته‌ای پرفراز و نشیب، و آینده‌ای که برای ساختنش هنوز راهها در پیش داریم. در چنین لحظه‌ای، سخن گفتن از “همبستگی” تنها یک آرزو یا شعار نیست؛ ضرورتی‌ست که از دل تجربه‌های مشترک برمی‌خیزد. هر نیرویی که دل در گرو ایران دارد، امروز با پرسشی واحد روبه‌روست: چگونه می‌توان توان‌های پراکنده را به نیرویی هم‌داستان بدل کرد؛ نیرویی که بتواند آینده را بسازد، نه آنکه تنها نظاره‌گر آن باشد.

این نوشته، از همین نقطه آغاز می‌شود؛ از نیاز به بازنگری در مسیر، از ضرورت گفت‌وگو میان نیروهایی که ریشه در سنت پادشاهی‌خواهی دارند، و از مسئولیتی که بر دوش همه ما سنگینی می‌کند. برای رسیدن به این هم‌دستانی، نخست باید چشم‌انداز را روشن کرد؛ باید دانست از کجا سخن می‌گوییم و چرا اکنون، بیش از هر زمان دیگر، به اتحاد نیاز داریم.

میهن ما هیچگاه از حقیقت تهی نبوده است؛ تاریخش چون رودخانه‌ای پریچ، پر از آینه‌هایی‌ست که هر کدام می‌تواند راهی را روشن کند: فرازهایی که همچون قله‌ای سپید می‌درخشند، فرودهایی که تلخی‌شان هنوز در جان مانده، و فرصت‌هایی که چون پرنده‌ای گریخته، تنها سایه‌شان بر یادها مانده است. اما امروز، خطر نه نادانی، که غرق شدن در انبوه دانسته‌هاست؛ چنان که گاه میان روایت‌ها، داوری‌ها و پیش‌گویی‌های بی‌پایان، “لحظه اکنون” را گم می‌کنیم؛ لحظه‌ای که تنها میدان عمل است، تنها جایی که می‌توان بار مسئولیت را برداشت و گامی واقعی به سوی فردا گذاشت.

این سخن یادآور آن است که برای ساختن و هم‌داستان شدن، برای گشودن گره‌هایی که امروز بر گلوی امید نشسته‌اند، نیازی نیست نخست همه زخم‌های تاریخ را مرهم بگذاریم. هیچ جنبشی با حل تمام اختلافات گذشته آغاز نشده، اما بسیاری درست به‌سبب گرفتار شدن در همان مسائل، از حرکت بازمانده‌اند.

اکنون، زمانِ نگرستن به “گره‌گاه‌های امروز” است؛ به دردهایی که توان جمعی را می‌فرسایند، به سنگ‌هایی که در مسیر رشد افتاده‌اند، به امیدی که باید دوباره جان بگیرد. این نوشته دعوتی‌ست به یک پیمان ساده اما سرنوشت‌ساز: مسئولیت تاریخی‌مان را در همین لحظه حال به‌جا آوریم؛ در جایی که زمان، هنوز زنده است و دست ما را می‌گیرد.

گفتمان همکاری و هم‌پیمانی میان نیروها و طیف‌های گوناگون پادشاهی‌خواه، و نیز پراکندگی میان آنان، موضوع تازه‌ای نیست. اینکه چرا این نیروها پس از هر تلاش جدی برای فائق آمدن بر این پراکندگی جانکاه، و پیش از برداشتن هر گام عملی در این راستا، به بن‌بست می‌خورند، نیازمند

پیروزی انقلاب ملی در گرو همبستگی ماست!

آسیب‌شناسی دقیق در میان این طیف گسترده است، آنچه در ادامه می‌آید تنها چکیده‌ای است که این بحث را به پیش ببرد:

نخستین مانع همکاری و اتحاد عملی معنادار، دیوار بلند بی‌اعتمادی است که میان این نیروها کشیده شده. تلاش‌های بی‌ثمر برخی یاران برای ایجاد اتحاد، بسیاری را در این زمینه مأیوس و ناامید کرده است.

دومین مانع، حضور گسترده‌ی عناصر نفوذی جالفتاده است؛ کسانی که سال‌ها در مقام "دبیرکل"، "مستول" و مانند آن، برای خود جا خوش کرده‌اند و از هر تلاشی برای غلبه بر این پراکندگی جلوگیری می‌کنند. این افراد با پراکندن آیه‌ی یأس، به مانعی جدی برای شکل‌گیری اتحاد میان نیروهای پادشاهی‌خواه تبدیل شده‌اند.

سومین عامل، نیروهای فرصت‌طلب سیاسی هستند؛ گروه‌هایی متشکل که به جای مبارزه با جمهوری اسلامی، می‌کوشند اتحادی هرچند شکننده در میان این طیف پدید آورند تا برای خود دژ و نردبانی مستحکم بسازند تا با پا نهادن بر شانه‌های دیگران و با پهن کردن پوست موز زیر پای هموندان دبیرخانه‌ی شاهزاده، خود را "بالا بکشند" و بر جای آنان تکیه بزنند. این طیف - که بیشتر اعضایش از میان تکنوکرات‌ها هستند - همان‌قدر برای جنبش پادشاهی‌خواهی آسیب‌زا است که عناصر نفوذی مأمور مایوس‌سازی هواداران.

چهارمین مانع، روحیه‌ی محفل‌گرایی است؛ برخی هواداران پس از سال‌ها فعالیت در چارچوب محفل، به این فضای محدود خو کرده و دل خوش‌اند. آنان چنان در پیله‌ای که به دور خود تنیده‌اند آرام گرفته‌اند که دست کشیدن از این حاشیه‌ی امن و پیوستن به جریان اصلی رودخانه برایشان سخت و دردناک شده است.

در کنار این موانع، باید تشّت آراء و نبود زبان مشترک در کاربرد مفاهیم سیاسی را نیز به آن افزود. برای نمونه، اینکه پادشاهی‌خواهان باید "اتلاف" کنند یا "اتحاد"، آیا این ظرف باید جمهوری‌خواهان ملی‌گرا را نیز دربرگیرد یا "صف مستقلی" باشد که منحصر به پادشاهی‌خواهان است، و اینکه برای این "اتحاد عمل" باید "اساس‌نامه" داشت یا "پیمان‌نامه"؛ همه و همه مانع شکل‌گیری زبان مشترک می‌شود.

این جزوه در حقیقت برای شفاف‌سازی درباره‌ی همین مسائل و بیان دیدگاهی است که ما آن را درست و اصولی می‌دانیم. انجمن ما با تشریح مواضع اصولی خود و با نقد و طرد هرگونه محفل‌گرایی، فرصت‌طلبی سیاسی، خرده‌کاری و پراکندگی، همواره بر این حقیقت تأکید داشته و دارد که پیروزی ما از مسیر اتحاد و همکاری عملی میان نیروهای هوادار سامانه‌ی شاهنشاهی ایران می‌گذرد؛ زیرا "این درد مشترک، هرگز جدا جدا درمان نمی‌شود".

در ادامه، می‌کوشیم با تشریح برخی مفاهیم در قلمرو مبارزه‌ی سیاسی، به زبانی مشترک دست یابیم. نخستین گام در این مسیر، داشتن درکی مشترک از مفاهیمی چون "اتلاف" و "اتحاد" است.

با همبستگی مبارزاتی، ریشه‌ی نفوذیها را بخشکانیم!

“ائتلاف” یا “اتحاد”، کدام یک؟!

در هر دانشی، از هندسه گرفته تا فیزیک و شیمی، نخستین گام برای فهم و پیشبرد بحث، توافق بر سر فرهنگ واژگان، مفاهیم و چارچوب‌های مشترک است. دانش هندسه تنها زمانی می‌تواند درباره روابط اشکال و فضا سخن بگوید که پژوهشگران آن بر معنای “قضیه”، “برهان” و “استدلال” توافق داشته باشند. همین منطق در تمام علوم دیگر نیز برقرار است؛ زیرا بشر دریافته است که بدون دسته‌بندی، تعریف دقیق مفاهیم و تمرکز بر چارچوب‌های مشترک، هیچ دانشی نمی‌تواند رشد کند یا فهم مشترکی پدید آورد.

دانش‌های اجتماعی و بویژه دانش مبارزه سیاسی نیز از این قاعده مستثنا نیستند. اگر مبارزه سیاسی را همچون یک دانش در نظر بگیریم، ناگزیر باید مفاهیم، مقولات و واژگان کاربردی آن را با همان دقتی که در علوم طبیعی به کار می‌بریم، فراگیریم. تنها در این صورت است که می‌توانیم پیچیدگی‌های روابط سیاسی - اجتماعی را بهتر درک کنیم و در میدان عمل، تصمیم‌های سنجیده‌تری بگیریم.

در این چارچوب، یکی از مفاهیم بنیادین مبارزه سیاسی، تمایز میان “ائتلاف” و “اتحاد” است؛ دو مقوله‌ای که گاه در گفتار عمومی به جای یکدیگر به کار می‌روند، اما در منطق مبارزه سیاسی تفاوتی اساسی دارند.

ائتلاف زمانی شکل می‌گیرد که نیروهای اجتماعی و سیاسی متفاوت، با پایگاه‌های اجتماعی گوناگون و برنامه‌های سیاسی ناهمسو، در برابر یک رقیب یا دشمن مشترک، بر سر برخی نقاط کلیدی به توافقی موقت دست می‌یابند. این نیروها معمولاً سازمان‌ها یا احزابی هستند که هر یک دیدگاه‌ها، اولویت‌ها و چارچوب‌های خاص خود را دارند و همین تفاوت‌ها مانع از آن می‌شود که به یک جریان واحد تبدیل شوند. اما شرایط مشخص سیاسی - اجتماعی می‌تواند آنان را وادارد تا برای مدتی کوتاه، از برخی اختلافات عبور کنند و برای رسیدن به هدفی فوری، توان و امکانات خود را هم‌افزا سازند.

نمونه روشن این وضعیت را می‌توان در فرانسه دوران جنگ جهانی دوم دید. گروه‌های مقاومت علیه ارتش اشغالگر آلمان، مجموعه‌ای ناهمگون از کمونیست‌ها، مسیحیان، یهودیان، جمهوری‌خواهان، کولی‌ها و دیگر گروه‌ها بودند. هیچ‌یک از این جریان‌ها نمی‌توانستند بر اساس چارچوب‌های ایدئولوژیک یا سازمانی خود با یکدیگر یکی شوند، اما ضرورت مبارزه با دشمن مشترک آنان را به همکاری واداشت. اگر هر گروه بر مرزبندی‌های خود پافشاری می‌کرد، مقاومت ملی فرانسه هرگز شکل نمی‌گرفت. این نمونه نشان می‌دهد که ائتلاف، عبور موقت از برخی تنگ‌نظری‌ها و توافق بر سر نقاط کلیدی است، نه وحدت برنامه‌ای یا سازمانی.

برای روشن‌تر شدن ماهیت ائتلاف، می‌توان نمونه‌ای دیگر را نیز در نظر گرفت. در دوران گذار اسپانیا پس از مرگ فرانکو، مجموعه‌ای از احزاب چپ، لیبرال، ملی‌گرا و محافظه‌کاران میانه‌رو،

دشمن از همبستگی میان ما می‌هراسد!

برای جلوگیری از بازگشت اقتدارگرایی و عبور کشور از بحران، در قالب توافقی موقت همکاری کردند؛ توافقی که به "پیمان مونکلو" مشهور شد. این نیروها نه برنامه مشترک داشتند، نه رهبری واحد و نه استراتژی سیاسی یکسان؛ اما شرایط تاریخی آنان را واداشت تا برای مدتی کوتاه، بر سر برخی اصول کلیدی به توافق برسند. پس از عبور از بحران، هر یک به مسیر سیاسی مستقل خود بازگشتند. این نمونه نیز نشان می‌دهد که ائتلاف، حتی اگر موفق هم باشد، ماهیتی گذرا دارد و بر پایه اشتراکات بنیادین بنا نمی‌شود.

اما اتحاد، ماهیتی کاملاً متفاوت دارد. اتحاد میان نیروهایی شکل می‌گیرد که نه تنها دشمن یا هدف مشترک دارند، بلکه از رهبری مشترک، برنامه سیاسی مشترک و استراتژی مبارزاتی مشترک برخوردارند. انجمن‌هایی که در روند مبارزه سیاسی به این نتیجه می‌رسند که آرمان‌ها، تحلیل‌ها و شیوه‌های مبارزاتی‌شان همسو است، با اتحاد، در قالب یک سازمان واحد ادغام می‌شوند. سازمان‌هایی که چنین همسویی عمیق‌تری دارند، با اتحاد با یکدیگر، به یک حزب فراگیر تبدیل می‌شوند؛ حزبی که توانایی بسیج و سازماندهی بخش گسترده‌ای از جامعه را پیرامون اهداف و برنامه‌های خود دارد.

در اتحاد، پیوند نیروها بر پایه اشتراکات بنیادین است؛ اشتراکاتی که همچون سریشمی نظری و عملی، آنان را به هم می‌چسباند. هرچه این اشتراکات عمیق‌تر و ریشه‌دارتر باشد، اتحاد نیز پایدارتر و استوارتر خواهد بود. برخلاف ائتلاف که به دلیل ماهیت موقتی و تاکتیکی‌اش شکننده است و اغلب پیش از رسیدن به هدف فرو می‌پاشد؛ اتحاد، بر ستون‌های نظری و استراتژیک مشترک بنا می‌شود و تا زمانی که این ستون‌ها پابرجاست، اتحاد نیز دوام دارد.

در ائتلاف، نیروهایی با تفاوت‌های جدی در برنامه و هویت سیاسی، تنها برای رسیدن به هدفی محدود و فوری همکاری می‌کنند. این همکاری موقتی است و با تغییر شرایط، به سرعت فرو می‌پاشد. اما اتحاد، پیوند نیروهایی است که از پیش، اشتراکات نظری، برنامه‌ای و استراتژیک دارند و به همین دلیل می‌توانند در قالب یک سازمان یا حزب واحد ادغام شوند. اتحاد بر پایه همسویی عمیق شکل می‌گیرد و تا زمانی که این همسویی پابرجاست، اتحاد نیز دوام دارد. این تمایز، نه یک بحث نظری انتزاعی، بلکه ابزاری عملی برای فهم رفتار نیروهای سیاسی در میدان واقعی مبارزه است.

خط این دو مفهوم، یعنی برخورد ائتلافی با شرایطی که نیازمند اتحاد است، یا انتظار اتحاد از نیروهایی که تنها ظرفیت ائتلاف دارند، می‌تواند به شکست‌های جدی سیاسی بینجامد. هنگامی که نیروهایی با برنامه و رهبری مشترک، به جای ادغام، ایجاد یک سازمان واحد و یا دست کم اتحادی پایدار، خود را در سطح همکاری‌های موقت نگه می‌دارند، توان آنان پراکنده می‌ماند و در لحظات حساس، شکندگی روابط مانع از پیشروی می‌شود. از سوی دیگر، اگر از نیروهایی که اختلافات بنیادین دارند انتظار اتحاد برده شود، نتیجه چیزی جز ناامیدی، سوءظن و فروپاشی

این راه دشوار تنها با همکاری شما پی‌م‌ودنیست!

زود هنگام نخواهد بود. تاریخ سیاسی نشان داده است که بسیاری از جنبش‌ها نه به دلیل ضعف در آرمان‌ها، بلکه به دلیل ناتوانی در تشخیص درست میان ائتلاف و اتحاد شکست خورده‌اند. هنگامی که جای این دو مقوله عوض شود، یا اتحاد به سطح ائتلاف تقلیل می‌یابد و قدرت سازمانی از دست می‌رود، یا ائتلاف به‌زور به شکل اتحاد معرفی می‌شود و در نخستین فشار سیاسی فرو می‌پاشد. درک دقیق این تمایز، شرط لازم برای ساختن نیرویی پایدار، منسجم و اثرگذار است.

با چنین دریافتی از مقولات ائتلاف و اتحاد در امر مبارزه سیاسی، روشن می‌شود که آنچه باید در میان ما پادشاهی‌خواهان موضوعیت داشته باشد، "اتحاد سیاسی" است و نه "ائتلاف سیاسی". زیرا ما از رهبری مشترک، برنامه سیاسی - اقتصادی مشترک، شیوه مبارزاتی مشترک و بنیان‌های فکری و دیدگاهی مشترک برخورداریم. این اشتراکات، نه موقتی و تاکتیکی، بلکه بنیادین و راهبردی‌اند. بنابراین منطقی است که این نیروها با ترکیب توان و امکانات خود، اتحادی را شکل و سامان دهند؛ اتحادی که بتواند به‌عنوان یک جریان سیاسی توانمند و اثرگذار، مبارزه را هماهنگ‌تر، منسجم‌تر و هدفمندتر پیش ببرد. تا زمانی که نگاه ما به یکدیگر نگاه ائتلافی باشد، شکنندگی، جدایی و پراکندگی در نخستین پیچ مبارزه در انتظار ماست. اما اگر بر پایه اشتراکات بنیادین خود، به اتحادی پایدار دست یابیم، می‌توانیم نیرویی استوار، مؤثر و آینده‌ساز در میدان سیاست باشیم.

اینست شعار ملی: شاه، خرد، آزادی!

اساسنامه یا پیمان نامه، کدام یک؟

در هر حرکت سیاسی، پیش از آنکه سخن از اتحاد، سازمان دهی یا تشکیل جبهه‌ای مشترک به میان آید، باید ابزارهای این همگرایی را شناخت. بسیاری از اختلافات و سوء تفاهم‌ها در میان نیروهای سیاسی از آنجا ناشی می‌شود که مفاهیم بنیادینی چون "اساسنامه" و "پیمان نامه" به درستی فهم نمی‌شوند و گاه به جای یکدیگر به کار می‌روند. در حالی که این دو سند، کارکردهایی کاملاً متفاوت دارند و هر یک برای مرحله‌ای مشخص از رشد و بلوغ سیاسی یک جریان مناسب‌اند. اساسنامه، سندی مفصل و الزام‌آور است که یک حزب یا سازمان واحد برای تعریف هویت، ساختار، حقوق و وظایف اعضا و شیوه اداره خود تدوین می‌کند. پیمان نامه اما، سندی کوتاه و حداقلی است که میان نیروهای مستقل منعقد می‌شود تا بدون ادغام تشکیلاتی، بر سر اهداف مشخص و عملی با یکدیگر همکاری کنند. فهم این تفاوت، شرط نخست هر تلاش برای ایجاد همگرایی میان نیروهای پراکنده است.

پادشاهی‌خواهان خارج از کشور، با وجود اشتراکات بنیادین در چشم‌انداز سیاسی، هنوز به عنوان یک جریان سیاسی مشخص عمل نمی‌کنند. پراکندگی جغرافیایی، بی‌اعتمادی تاریخی، تفاوت‌های تشکیلاتی، و نبود تجربه همکاری مستمر، مانع از آن است که این نیروها بتوانند در قالب یک حزب یا سازمان فراگیر گرد هم آیند. اما این پراکندگی به معنای ناتوانی در همکاری نیست. تجربه سال‌های اخیر نشان داده که هرگاه این نیروها پیرامون یک موضوع مشخص - بزرگداشت یاد جان‌باختگان، واکنش به جنایت‌های رژیم، یا برگزاری اکسیون‌های جهانی - به میدان آمده‌اند، توانسته‌اند صدایی بلندتر و اثرگذارتر ایجاد کنند. این همکاری‌های موردی، اگر در قالب یک روند هدفمند و پیگیر ادامه یابد، به تدریج اعتماد می‌سازد، زبان مشترک ایجاد می‌کند و هویت جمعی را شکل می‌دهد. این همان چیزی است که می‌توان آن را "اتحاد عمل" نامید: همکاری پیرامون موارد مشخص، بدون ادغام تشکیلاتی و بدون الزام به ساختار واحد.

در چنین مرحله‌ای، سخن گفتن از اساسنامه نه تنها زود هنگام، بلکه گاه بازدارنده است. اساسنامه سندی است که برای اداره یک سازمان واحد نوشته می‌شود؛ سندی که ساختار تشکیلاتی را تعریف می‌کند، حقوق و وظایف اعضا را تعیین می‌کند، سازوکار تصمیم‌گیری را مشخص می‌کند و انضباط تشکیلاتی را الزام‌آور می‌سازد. اما پادشاهی‌خواهان امروز نه سازمان واحدند، نه ساختار مشترک دارند، نه اعتماد کافی برای پذیرش انضباط مشترک. تلاش برای تدوین اساسنامه در چنین مرحله‌ای، یا به اختلافات تازه می‌انجامد یا به سندی بی‌اثر و غیرعملی. اساسنامه زمانی معنا دارد که اتحاد سیاسی به مرحله "تشکیل‌یابی" رسیده باشد؛ یعنی زمانی که نیروها نه تنها همکاری می‌کنند، بلکه می‌پذیرند زیر یک سقف واحد گرد آیند. پادشاهی‌خواهان هنوز در این مرحله نیستند و هر تلاش برای تحمیل ساختار مشترک، تنها شکاف‌ها را عمیق‌تر می‌کند.

در مقابل، پیمان نامه سند مناسب این مرحله است. پیمان نامه کوتاه، روشن و حداقلی است و تنها

در کنار هم، از هر اختلافی بزرگ‌تریم!

بر محورهای مشترک و عملی تمرکز دارد. پیمان‌نامه استقلال تشکیلاتی نیروها را حفظ می‌کند، تنها موارد کلیدی همکاری را مشخص می‌کند، سازوکار هماهنگی را تعریف می‌کند، اعتمادسازی را تسهیل می‌کند و مانع از نفوذ و تخریب درونی می‌شود. برای نمونه، پیمان‌نامه پادشاهی خواهان می‌تواند بر دو محور اساسی استوار باشد: همکاری عملی مشترک در اکسیون‌ها، بیانیه‌ها و فعالیت‌های جهانی، و ایمن‌سازی فضای مبارزاتی در برابر نفوذ عوامل رژیم و ایجاد پروتکل‌های امنیتی مشترک. این دو محور نه نیازمند ادغام تشکیلاتی‌اند و نه نیازمند ساختار پیچیده، اما می‌توانند زمینه‌ساز شکل‌گیری یک جریان سیاسی منسجم شوند.

اگر پادشاهی خواهان بتوانند بر سر یک پیمان‌نامه مشترک توافق کنند، این سند به‌عنوان "قطعه‌نامه الزام‌آور اتحاد عملی" عمل خواهد کرد. پیمان‌نامه حداقل‌های همکاری را تضمین می‌کند، از اختلافات بی‌مورد جلوگیری می‌کند، مسیر اعتمادسازی را هموار می‌سازد و به‌تدریج پادشاهی خواهان را از پراکندگی تاریخی بیرون می‌آورد. به دیگر سخن، پیمان‌نامه نه پایان راه، بلکه آغاز شکل‌گیری یک جریان سیاسی مشخص است؛ نقطه‌ای که از آن می‌توان به‌سوی ساختارهای بزرگ‌تر و منسجم‌تر حرکت کرد، بی‌آنکه بار سنگین اساسنامه را پیش از موعد بر دوش نیروهای پراکنده بگذارد.

بنابر آنچه تاکنون نوشته شد؛ در این مرحله حساس، آنچه پادشاهی خواهان نیاز دارند نه ساختار مشترک، نه حزب واحد، نه اساسنامه، بلکه اتحاد در عمل است؛ اتحادی که بر پایه همکاری‌های مشخص، اعتمادسازی تدریجی و تعریف حداقل‌های مشترک بنا شود. و سند این مرحله، پیمان‌نامه است؛ سندی که می‌تواند نخستین گام در مسیر تبدیل پادشاهی خواهی به یک جریان سیاسی مشخص، قدرتمند و اثرگذار باشد.

طرح و برنامه‌ی مبارزاتی نیروهای پادشاهی‌خواه (برون مرز)

سال‌هاست که کوشش‌هایی برای گردآوردن نیروهای پادشاهی‌خواه زیر نام‌های پرمطراق انجام شده، اما این تلاش‌ها به دلیل نبود طرح و برنامه‌ی مبارزاتی، خیلی زود به محفل‌هایی تکراری و کم‌اثر فروکاسته‌اند. شرط‌گذاری‌های نمادین - از پرچم و تمامیت ارضی تا جدایی دین و دولت - نه تنها کمکی به رفع پراکندگی نکرده، بلکه نشان داده که مسئله‌ی اصلی، فقدان یک سند عملی برای مبارزه است؛ زیرا پادشاهی‌خواهی ذاتاً همه‌ی این اصول را در خود دارد، درست همان گونه که یک مسیحی برای جلب همکاری با دیگر مسیحیان جهت ساختن کلیسا، نیاز ندارد ابتدا ایمان دیگری را راستی آزمایی کند. آنچه می‌تواند نیروهای پراکنده را از این چرخه‌ی بی‌حاصل بیرون بکشد، ارائه‌ی یک برنامه‌ی روشن، عملی و قابل اجراست؛ برنامه‌ای که مسیر مبارزه، نقش نیروها و شیوه‌ی همکاری را مشخص کند و اتحاد را از سطح شعار به سطح عمل برساند.

در همین حال، جنبش اعتراضی مردم ایران به مرحله‌ای رسیده که دیگر نمی‌توان آن را واکنشی گذرا دانست؛ جنبشی که با وجود سرکوب، زندان و اعدام، هر روز پخته‌تر می‌شود و هم‌زمان با افزایش فشارهای بین‌المللی بر جمهوری اسلامی، فرصت تاریخی کم‌نظیری پدید آورده است. اما بهره‌گیری از این فرصت تنها زمانی ممکن است که نیروهای پادشاهی‌خواه معنای اتحاد را بازتعریف کنند: اتحادی نه برای ادغام تشکیلات‌ها، بلکه برای هم‌افزایی عملی؛ نه برای ساختن سازمانی تازه، بلکه برای هم‌زمان‌سازی مبارزه در برابر دشمن مشترک. محفل‌های کوچک، هرچند پاکدل و میهن‌پرست، امروز مانع اندیشیدن بزرگ شده‌اند. زمان آن رسیده که از حصارهای گروهی بیرون آمد و اتحاد عمل را به عنوان حلقه‌ی مفقوده‌ی مبارزه پذیرفت؛ حلقه‌ای که می‌تواند این نیروها را از حالت تدافعی به کنشگری فعال برساند و آنان را در جایگاهی قرار دهد که بتوانند در لحظه‌ی تاریخی پیش رو نقش واقعی خود را ایفا کنند. برنامه مبارزاتی زیر، چارچوبی است که می‌تواند این همبستگی را از سطح شعار به سطح عمل ارتقا دهد. هر بند آن پاسخی است به یکی از نیازهای واقعی جنبش ملی ایران، و هر بند آن نقشی مشخص برای نیروهای همسو تعریف می‌کند.

۱. کوشش هماهنگ و پیوسته در بکارگیری و سرمشق قرار دادن رهنمودهای شهریار میهن شاهزاده رضا پهلوی، به عنوان رهبر انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران، در مسیر انقلاب ملی؛ زیرا رهبری واحد، شرط ضروری پیروزی است. این تأکید، مانع همکاری تعریف شده با دیگر نیروهای ملی‌گرا نیست.

این تأکید بر پیروی هماهنگ از رهنمودهای شاهزاده رضا پهلوی، در واقع پاسخی به یک مشکل دیرینه در مبارزات نیروهای ملی‌گرا و پادشاهی‌خواه است: نبود مرکز هدایت و انسجام. وقتی هر گروه و محفل مسیر خود را می‌رود، انرژی‌ها پراکنده می‌شود، تصمیم‌ها متناقض می‌گردد و

فرصت‌های تاریخی از دست می‌رود. رهبری واحد، نه به معنای اطاعت کورکورانه، بلکه یعنی داشتن یک نقطه‌ی مشترک برای جهت‌گیری، اولویت‌بندی و هماهنگ‌سازی عمل. شهریار میهن شاهزاده رضا پهلوی - به‌عنوان چهره‌ای ملی، شناخته‌شده و مورد اعتماد بخش بسیار بزرگی از جامعه - می‌تواند این نقش را ایفا کند و مبارزه را از سطح واکنش‌های پراکنده به سطح کنش‌های هدفمند و پیوسته برساند. در چنین شرایطی، رهنمودهای او تبدیل به نقشه‌ی راهی می‌شود که نیروهای مختلف را در مسیر انقلاب ملی هم‌سو نگه می‌دارد.

در عین حال، این تأکید به معنای نفی همکاری با دیگر نیروهای ملی‌گرا نیست. رهبری واحد، اگر درست فهمیده شود، نه دیوار می‌سازد و نه مرزهای همکاری را محدود می‌کند؛ بلکه چارچوبی فراهم می‌آورد تا نیروهای گوناگون - با حفظ هویت و استقلال خود - بتوانند در یک مسیر مشترک عمل کنند. اتحاد واقعی زمانی شکل می‌گیرد که همه بدانند قطب‌نمای حرکت کجاست، تا هر نیرو بتواند در جایگاه خود نقش‌آفرینی کند. این نوع رهبری، نه انحصارطلب است و نه محدود کننده؛ بلکه بستری می‌سازد برای هم‌افزایی، تقسیم کار، و جلوگیری از دوباره‌کاری‌ها و موازی‌کاری‌های فرساینده.

۲. دفاع و پشتیبانی از مبارزات مردم ایران در هر شکل و سطحی، برای تحقق خواسته‌های صنفی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و انقلابی آنان؛ زیرا هیچ مبارزه‌ای بدون پیوند با مردم، ریشه‌دار و پایدار نمی‌ماند.

این جمله بر یک اصل بنیادین در هر حرکت اجتماعی و سیاسی تکیه می‌کند: هر نیرویی - هر چقدر هم که پاکدل، دلیر و سازمان‌یافته باشد - بدون پیوند با مردم نمی‌تواند دوام بیاورد یا اثرگذار شود. مبارزات صنفی، فرهنگی، اجتماعی یا سیاسی زمانی معنا پیدا می‌کنند که صدای واقعی مردم را حمل کنند؛ یعنی ریشه در درد، نیاز، خواسته و تجربه زیسته‌ی آنان داشته باشند. اگر یک حرکت از مردم جدا شود، به تدریج پژواک خود را از دست می‌دهد، منزوی می‌شود و قدرت تغییر را از کف می‌دهد.

در مبارزات ضد رژیم، توجه به این اصل حیاتی‌تر است؛ زیرا رژیم‌ها معمولاً تلاش می‌کنند اعتراض‌ها را پراکنده، بی‌ارتباط و کم‌اثر نشان دهند. وقتی مبارزه با خواسته‌های واقعی مردم پیوند می‌خورد - از مطالبات صنفی کارگران و معلمان گرفته تا آزادی‌های سیاسی و حقوق انسانی - قدرتی جمعی و توقف‌ناپذیر شکل می‌گیرد. این پیوند، مبارزه را مشروع، گسترده و پایدار می‌کند و مانع از مصادره یا انحراف آن می‌شود. به همین دلیل، توجه به محتوای این جمله برای هر کنشگر یا گروه ضد رژیمی ضروری است؛ زیرا یادآوری می‌کند که ریشه‌ی قدرت، نه در شعارهای بزرگ، بلکه در همراهی عمیق با خواسته‌ها و مبارزات مردم است.

۳. پشتیبانی از خانواده‌های داغ‌دیده و تلاش برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی؛ این پشتیبانی نه فقط وظیفه اخلاقی، بلکه بخشی از جنگ روانی علیه دستگاه سرکوب است.

همکاری با هم‌اندیشی آغاز می‌شود!

پشتیبانی از خانواده‌های داغ‌دیده و تلاش برای آزادی زندانیان سیاسی، پیش از هر چیز یک وظیفه انسانی است. خانواده‌ای که فرزندش را از دست داده یا عزیزی در زندان دارد، در برابر فشارهای روحی، مالی و اجتماعی تنها می‌ماند. همراهی با آنان یعنی حفظ کرامت انسانی، جلوگیری از فرسایش روحی‌شان و رساندن این پیام که جامعه رهایشان نکرده است. این حمایت، همدلی را زنده نگه می‌دارد و مانع می‌شود که رنج آنان در سکوت و انزوا دفن شود.

اما این پشتیبانی فقط یک رفتار اخلاقی نیست؛ بخشی از جنگ روانی علیه دستگاه سرکوب است. رژیم‌ها معمولاً می‌کوشند خانواده‌ها را منزوی کنند تا دردشان بی‌صدا بماند و اثر اجتماعی پیدا نکند. وقتی جامعه به‌طور علنی از آنان حمایت می‌کند، این انزوا شکسته می‌شود و هزینه روانی سرکوب برای حکومت بالا می‌رود. هر بار که نام یک زندانی سیاسی در افکار عمومی زنده نگه داشته می‌شود، هر بار که خانواده‌ای حمایت می‌بیند، دستگاه سرکوب احساس می‌کند که کنترل کامل بر روایت و فضا ندارد. این کار، قدرت روانی مردم را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که سرکوب نه‌تنها خاموش‌کننده نیست، بلکه می‌تواند موج همبستگی و مقاومت ایجاد کند.

در نهایت، این حمایت‌ها به انسجام جنبش کمک می‌کند. خانواده‌های داغ‌دیده و زندانیان سیاسی، نمادهای زنده‌ی هزینه‌های مبارزه‌اند؛ توجه به آنان باعث می‌شود مبارزه از سطح شعار به سطح مسئولیت جمعی برسد. این مسئولیت‌پذیری، اعتماد عمومی را افزایش می‌دهد و نشان می‌دهد که جنبش نه فقط برای تغییر سیاسی، بلکه برای پاسداری از انسان‌ها و کرامت آنان ایستاده است.

۴. مبارزه علیه قانون‌های قرون وسطایی زندان، شکنجه و اعدام؛ چرا که رژیمی که بر پایه ترس حکومت می‌کند، تنها با افشای سیستماتیک ابزارهای سرکوبش تضعیف می‌شود.

مبارزه علیه قوانین قرون وسطایی زندان، شکنجه و اعدام یعنی ایستادن در برابر ساختاری که می‌کوشد خشونت را "قانونی" جلوه دهد و ترس را به ابزار حکمرانی تبدیل کند. رژیمی که بر پایه ترس حکومت می‌کند، نیاز دارد مردم باور کنند که هیچ حد و مرزی برای مجازات وجود ندارد؛ که هر اعتراض، هر انتقاد و حتی هر رفتار عادی می‌تواند به زندان، شکنجه یا اعدام منتهی شود. این قوانین، نه برای حفظ نظم، بلکه برای شکستن روح جامعه طراحی شده‌اند. مبارزه با این قوانین یعنی بازپس‌گیری کرامت انسانی و یادآوری اینکه هیچ حکومتی حق ندارد با ابزارهای قرون وسطایی بر مردم سلطه پیدا کند.

در کنار این، افشای سیستماتیک این ابزارهای سرکوب، یکی از مؤثرترین راه‌های تضعیف رژیم است. وقتی شکنجه، اعدام‌های سیاسی، دادگاه‌های نمایشی و رفتارهای غیرانسانی زندان‌ها آشکار می‌شود، رژیم بخش مهمی از قدرت روانی خود را از دست می‌دهد. ترس زمانی کار می‌کند که پنهان باشد؛ وقتی مردم بدانند چه می‌گذرد، وقتی جهان بدانند چه رخ می‌دهد، وقتی روایت‌های واقعی از زندان‌ها و شکنجه‌ها منتشر شود، دستگاه سرکوب دیگر نمی‌تواند خود را پشت "قانون" یا

برای ارتباط با ما:

padeshahi1339@gmail.com

”امنیت“ پنهان کند. افشاگری، هزینه سیاسی و بین‌المللی رژیم را بالا می‌برد، اعتماد عمومی به آن را کاهش می‌دهد و به مردم نشان می‌دهد که ترس، ابزار اصلی حکومت است نه قدرت واقعی. مبارزه با این قوانین و افشای ابزارهای سرکوب، بخشی از ساختن آینده‌ای انسانی و مدرن برای ایران است. جامعه‌ای که امروز در برابر زندان، شکنجه و اعدام می‌ایستد، فردا می‌تواند نظام قضایی عادلانه، انسانی و مبتنی بر حقوق بشر بنا کند. این مبارزه، نه فقط علیه گذشته تاریک، بلکه برای آینده‌ای روشن است؛ آینده‌ای که در آن قانون، حافظ جان انسان‌هاست، نه ابزار حذف و ارباب آنان.

۵. تمرکز فعال بر دشمن اصلی یعنی جمهوری اسلامی، و مبارزه علیه دستگاه‌های سیاسی و بویژه اقتصادی رژیم در خارج از کشور با بهره‌گیری از همه اشکال مبارزاتی شناخته شده متناسب با شرایط زمان و مکان؛ زیرا ضربه به منابع مالی رژیم، ضربه به قلب قدرت آن است. این مبارزه می‌تواند عرصه‌های گوناگونی همچون: رسانه‌ای، حقوقی، رایزنی (دیپلماسی عمومی) و بویژه فرهنگی را نیز در بر بگیرد. تمرکز بر دشمن اصلی – یعنی جمهوری اسلامی – به این معناست که انرژی و توان مبارزه نباید در درگیری‌های فرعی، اختلافات داخلی یا رقابت‌های بی‌ثمر هدر برود. وقتی یک رژیم سرکوبگر با شبکه‌ای گسترده از نهادهای امنیتی، اقتصادی و تبلیغاتی عمل می‌کند، مبارزه باید دقیقاً همان‌جا هدف‌گذاری شود که این شبکه قدرت می‌گیرد. تمرکز فعال یعنی شناخت نقاط ضعف رژیم، تشخیص اینکه کدام بخش‌ها بیشترین نقش را در بقای آن دارند، و سپس جهت‌دهی مبارزه به‌سوی همان نقاط. این کار مانع از پراکندگی نیروها می‌شود و مبارزه را از حالت واکنشی به حالت هدفمند و مؤثر تبدیل می‌کند.

در خارج از کشور، دستگاه‌های اقتصادی و سیاسی رژیم یکی از مهم‌ترین منابع بقای آن هستند. شرکت‌های پوششی، شبکه‌های مالی، لابی‌های سیاسی، و نهادهای فرهنگی وابسته، هم پول و هم مشروعیت برای رژیم فراهم می‌کنند. ضربه‌زدن به این شبکه‌ها □ از طریق افشاگری رسانه‌ای، پیگیری حقوقی، فشار افکار عمومی، رایزنی با دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، و فعالیت فرهنگی □ در واقع ضربه‌زدن به قلب قدرت رژیم است. هر بار که یک مسیر مالی بسته می‌شود، یک قرارداد مشکوک افشا می‌گردد، یا یک نهاد وابسته بی‌اعتبار می‌شود، رژیم بخشی از توان سرکوب خود را از دست می‌دهد. این مبارزه، برخلاف تصور برخی، فقط سیاسی نیست؛ فرهنگی، رسانه‌ای، حقوقی و حتی اجتماعی است و هر کدام می‌تواند تأثیر مستقلاً داشته باشد.

این نوع مبارزه نشان می‌دهد که فعالیت خارج از کشور فقط ”حمایت از داخل“ نیست، بلکه یک جبهه واقعی و مؤثر است. رژیم در بیرون از مرزها به دنبال پول، چهره‌سازی و نفوذ است؛ و اگر این مسیرها بسته شود، توانش برای ادامه سرکوب در داخل کاهش می‌یابد. بنابراین، تمرکز بر دشمن اصلی و ضربه‌زدن به منابع مالی و سیاسی او، نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت

برای ارتباط با ما:

padeshahi1339@gmail.com

راهبردی است که می‌تواند مبارزه را از سطح شعار به سطح تأثیر واقعی بر ساختار قدرت رژیم برساند.

۶. پشتیبانی همه جانبه تبلیغاتی، تدارکاتی، مالی و ... از رزمندگان و نیروهای میدانی که در صف مقدم مبارزه با دشمن حاکم ایستاده‌اند؛ این پشتیبانی، ستون فقرات مقاومت ملی است.

پشتیبانی تبلیغاتی، تدارکاتی و مالی از نیروهای میدانی، پیش از هر چیز یعنی تقویت کسانی که بیشترین خطر را به جان می‌خرند و در سخت‌ترین شرایط مبارزه می‌کنند. این افراد، چه در قالب کنشگران خیابانی، چه گروه‌های سازمان‌یافته، چه شبکه‌های محلی، بار اصلی هزینه‌های مبارزه را بر دوش دارند: خطر بازداشت، آسیب جسمی، فشار روانی، و محرومیت‌های اجتماعی. حمایت از آنان، نه لطف است و نه امتیاز؛ بلکه یک ضرورت برای حفظ توان عملیاتی جنبش. بدون این پشتیبانی، نیروهای میدانی فرسوده می‌شوند، انگیزه‌ها کاهش می‌یابد و مبارزه از درون تهی می‌گردد.

در سطحی عمیق‌تر، این پشتیبانی ستون فقرات مقاومت ملی است؛ زیرا رژیم‌ها معمولاً تلاش می‌کنند نیروهای فعال را منزوی، بی‌پشتوانه و بی‌صدا نگه دارند. وقتی جامعه - چه در داخل و چه در خارج - به‌طور علنی و عملی از این نیروها حمایت می‌کند، دستگاه سرکوب احساس می‌کند که نمی‌تواند آنان را در سکوت از میان بردارد. حمایت رسانه‌ای، صدای آنان را بلند می‌کند؛ حمایت حقوقی، هزینه سرکوب را بالا می‌برد؛ حمایت مالی، امکان ادامه فعالیت را فراهم می‌سازد؛ و حمایت فرهنگی، آنان را به نمادهای مقاومت تبدیل می‌کند. این مجموعه، یک جنگ روانی مؤثر علیه رژیم ایجاد می‌کند: رژیم می‌بیند که هر ضربه‌اش با موجی از همبستگی و تقویت پاسخ داده می‌شود. در نهایت، این پشتیبانی باعث می‌شود مبارزه از سطح شعار به سطح عمل برسد. هیچ جنبشی بدون ستون‌های عملیاتی دوام نمی‌آورد؛ همان‌گونه که هیچ ارتشی بدون پشتیبانی لجستیکی نمی‌تواند بجنگد. نیروهای میدانی، بازوان اجرایی مقاومت‌اند و حمایت از آنان یعنی حفظ قلب تپنده مبارزه. اگر این ستون فرو بریزد، هیچ برنامه سیاسی، هیچ اتحاد نظری و هیچ شعار بزرگی نمی‌تواند جای آن را پر کند. به همین دلیل، پشتیبانی همه‌جانبه از این نیروها، نه فقط یک وظیفه اخلاقی، بلکه شرط بقای مقاومت ملی است.

۷. درس‌گیری و اجتناب از خطاهای گذشته با اتکا بر خرد جمعی؛ هیچ جنبشی بدون نقد خود، به بلوغ نمی‌رسد. اما اذعان می‌داریم که در مبارزه و کار گروهی، اختلافات طبیعی است و باید با سازوکارهای شفاف و مبتنی بر خرد جمعی مدیریت شوند. درس‌گیری از خطاهای گذشته یعنی پذیرفتن اینکه هیچ جنبشی، هرچقدر هم صادق و میهن‌دوست باشد، از اشتباه مصون نیست. اشتباه‌ها بخشی طبیعی از مسیر مبارزه‌اند، اما خطر اصلی زمانی پدید می‌آید که این خطاها نادیده گرفته شوند یا تکرار شوند. نقد گذشته، نه برای سرزنش افراد، بلکه

برای ارتباط با ما:

padeshahi1339@gmail.com

برای جلوگیری از تکرار مسیرهای غلط و ساختن راهی پخته‌تر و کارآمدتر است. جنبشی که خود را نقد نمی‌کند، درجا می‌زند؛ اما جنبشی که با شجاعت به گذشته نگاه می‌کند، می‌تواند آینده‌ای روشن‌تر بسازد.

در کنار این، باید پذیرفت که اختلاف نظر در کار گروهی امری طبیعی است. هیچ جمعی بدون تفاوت دیدگاه شکل نمی‌گیرد و این تفاوت‌ها می‌توانند حتی منبع خلاقیت و پیشرفت باشند، اگر درست مدیریت شوند. سازوکارهای شفاف - مثل تصمیم‌گیری جمعی، گفت‌وگوی آزاد، ثبت و بررسی اختلافات، و احترام به رأی اکثریت - باعث می‌شود اختلاف‌ها به بحران تبدیل نشوند. وقتی همه بدانند چگونه و بر اساس چه اصولی تصمیم گرفته می‌شود، اعتماد افزایش می‌یابد و انرژی جنبش صرف درگیری‌های درونی نمی‌شود.

اتکا بر خرد جمعی یعنی باور به اینکه هیچ فرد یا محفل، به‌تنهایی نمی‌تواند همه پاسخ‌ها را داشته باشد. خرد جمعی، حاصل تجربه‌ها، نگاه‌ها و تخصص‌های گوناگون است و همین تنوع، جنبش را از خطاهای بزرگ حفظ می‌کند. جنبشی که از گذشته درس می‌گیرد، اختلافات را شفاف مدیریت می‌کند و تصمیم‌ها را بر پایه خرد جمعی می‌گیرد، نه تنها بالغ می‌شود، بلکه توانایی عبور از بحران‌ها و ساختن آینده‌ای پایدار را پیدا می‌کند.

۸. هوشیاری دائمی در برابر نفوذ، عملیات روانی و تخریبی سازمانیافته رژیم، و ایجاد سازوکارهای حفاظتی برای صیانت از نیروها.

هوشیاری دائمی یعنی پذیرفتن این واقعیت که رژیم‌ها فقط با زور فیزیکی سرکوب نمی‌کنند؛ بخش مهمی از قدرت آنان در "نفوذ"، "ایجاد بی‌اعتمادی"، "پخش شایعه"، "جنگ روانی" و "تخریب درونی" است. دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی سال‌هاست که با روش‌های پیچیده تلاش می‌کنند گروه‌ها و محفل‌های مخالف را از درون دچار شکاف، بی‌اعتمادی و سردرگمی کنند. این نفوذ می‌تواند در قالب افراد ظاهراً هم‌فکر، حساب‌های جعلی، شبکه‌های رسانه‌ای وابسته، یا حتی تحریک اختلافات کوچک ظاهر شود. هوشیاری دائمی یعنی اینکه نیروهای مبارز بدانند دشمن فقط بیرون نیست؛ گاهی تلاش می‌کند درون جمع نفوذ کند و آن را از هم بپاشد.

در کنار این، ایجاد سازوکارهای حفاظتی یعنی داشتن روش‌های مشخص و عملی برای جلوگیری از این نفوذ و تخریب. سازوکارهای حفاظتی می‌تواند شامل شفافیت در تصمیم‌گیری، راستی‌آزمایی اطلاعات، مراقبت از داده‌های شخصی، آموزش امنیت دیجیتال، مدیریت اختلافات، و داشتن ساختارهایی باشد که جلوی سوءاستفاده و ایجاد بحران مصنوعی را می‌گیرد. وقتی نیروها بدانند چگونه باید با اطلاعات مشکوک، افراد ناشناس، یا رفتارهای تخریبی برخورد کنند، امنیت جمعی افزایش می‌یابد و دشمن نمی‌تواند به‌سادگی از شکاف‌ها سوءاستفاده کند. این هوشیاری و سازوکارهای حفاظتی، نه فقط برای جلوگیری از آسیب، بلکه برای حفظ انسجام و اعتماد درون جنبش ضروری است. جنبشی که از درون ضربه بخورد، حتی اگر از بیرون قوی باشد، دوام



نمی‌آورد. اما جنبشی که بتواند خود را از نفوذ و عملیات روانی دشمن حفظ کند، می‌تواند با قدرت و آرامش مسیر مبارزه را ادامه دهد. این اصل، ستون امنیتی هر حرکت ملی است و بدون آن، هیچ برنامه سیاسی یا اتحاد عملی نمی‌تواند پایدار بماند.

۹. ایجاد سازوکارهای ارتباطی و هماهنگی میان نیروهای پادشاهی‌خواه در داخل و خارج از کشور، برای انتقال سریع اطلاعات، تصمیم‌گیری جمعی و واکنشهای هماهنگ در لحظه‌های حساس؛ زیرا سرعت و هماهنگی، دو عنصر حیاتی در مبارزه مدرن‌اند.

ایجاد سازوکارهای ارتباطی میان نیروهای پادشاهی‌خواه در داخل و خارج کشور یعنی ساختن پلی که بتواند اطلاعات، تحلیل‌ها و تصمیم‌ها را با سرعت و دقت منتقل کند. در شرایطی که رژیم تلاش می‌کند جریان اطلاعات را مختل کند، سانسور را تشدید کند و ارتباطات را زیر نظر بگیرد، داشتن یک شبکه ارتباطی امن و قابل اعتماد، به معنای حفظ توان مبارزه است. این شبکه باید بتواند خبرهای میدانی، هشدارها، فرصت‌ها و تهدیدها را در لحظه منتقل کند تا نیروهای خارج کشور بتوانند پشتیبانی رسانه‌ای، حقوقی یا سیاسی لازم را سریعاً فراهم کنند. بدون این ارتباط، مبارزه دچار کندی، سردرگمی و واکنش‌های دیر هنگام می‌شود.

در کنار ارتباط، هماهنگی نیز حیاتی است. مبارزه مدرن بر پایه سرعت و هم‌زمانی عمل می‌کند؛ یعنی واکنش‌ها باید در لحظه‌های حساس هماهنگ باشند تا اثرگذار شوند. اگر نیروهای داخل کشور یک اقدام اعتراضی یا عملیاتی انجام دهند، اما نیروهای خارج کشور دیر واکنش نشان دهند یا از آن بی‌خبر باشند، فرصت‌های مهم از دست می‌رود. هماهنگی جمعی باعث می‌شود پیام‌ها یک‌صدا منتشر شوند، فشارهای رسانه‌ای و سیاسی هم‌زمان اعمال شود، و رژیم نتواند با ایجاد سردرگمی یا روایت‌سازی، اثر مبارزه را کم کند. این هماهنگی، نه به معنای یکپارچگی تشکیلاتی، بلکه یعنی داشتن سازوکارهایی که تصمیم‌ها را سریع، شفاف و مشترک می‌سازد. سرعت و هماهنگی دو ستون مبارزه در عصر جدید هستند. رژیم‌ها با ابزارهای پیشرفته امنیتی و رسانه‌ای عمل می‌کنند؛ بنابراین نیروهای مخالف نیز باید با ساختن شبکه‌های ارتباطی امن، سریع و هوشمند، توان خود را چند برابر کنند. چنین سازوکاری، مبارزه را از حالت پراکنده و واکنشی به حالت هدفمند، چابک و اثرگذار تبدیل می‌کند و امکان می‌دهد نیروهای پادشاهی‌خواه در لحظه‌های حساس، نقش واقعی و تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند.

۱۰. تبلیغ دموکراسی و سکولاریسم مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، به عنوان آلترناتیوهای واقعی در برابر استبداد و خودکامی حاکمان کنونی؛ زیرا آینده ایران باید بر پایه اصولی جهان شمول آرموده و بنا شود.

تبلیغ دموکراسی و سکولاریسم مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر، یعنی معرفی اصولی که در سراسر جهان آرموده شده‌اند و توانسته‌اند جوامع را از چرخه استبداد، فساد و خشونت بیرون بکشند. این اصول - از آزادی بیان و مذهب گرفته تا برابری حقوقی، حق انتخاب، حق محاکمه عادلانه و



منع شکنجه - نه شعارهای انتزاعی، بلکه قواعدی عملی برای ساختن یک جامعه سالم‌اند. وقتی مردم بدانند آلت‌رناتیو واقعی چیست و چه آینده‌ای می‌تواند جایگزین وضع موجود شود، امید و انگیزه مبارزه افزایش می‌یابد. آینده‌ای که بر پایه اصول جهان‌شمول بنا شود، نه وابسته به افراد است و نه گرفتار سلیقه‌های مقطعی؛ بلکه بر ستون‌هایی استوار می‌شود که در بسیاری از کشورها کارآمدی خود را ثابت کرده‌اند.

در کنار این، تبلیغ دموکراسی و سکولاریسم به معنای مقابله با دو ریشه اصلی استبداد در ایران است: تمرکز قدرت بدون نظارت و آمیختگی دین با حکومت. سکولاریسم، نه ضد دین است و نه ضد باورهای مردم؛ بلکه تضمین می‌کند که هیچ قدرت سیاسی نتواند از دین برای سرکوب، تبعیض یا مشروعیت‌سازی سوءاستفاده کند. دموکراسی نیز تضمین می‌کند که قدرت در دست مردم باقی بماند و هیچ فرد یا گروهی نتواند آن را مصادره کند. این دو اصل، در کنار منشور جهانی حقوق بشر، چارچوبی می‌سازند که می‌تواند آینده ایران را از چرخه تکرار استبداد بیرون بیاورد. تبلیغ این اصول به معنای آماده‌سازی ذهنی جامعه برای دوران پس از تغییر است. مبارزه فقط برای "نه گفتن" به وضع موجود نیست؛ باید "بله‌ای" روشن، قابل اجرا و قابل اعتماد در برابر آن قرار گیرد. وقتی مردم بدانند آینده بر پایه اصولی آزموده و جهان‌شمول بنا خواهد شد، ترس از تغییر کاهش می‌یابد، اعتماد عمومی افزایش می‌یابد و مبارزه از سطح واکنش به سطح ساختن آینده ارتقا پیدا می‌کند. این تبلیغ، بخشی از مبارزه امروز و بخشی از معماری فردای ایران است.

۱۱. اتحاد مبارزاتی با جریانهای همسو برای ایجاد و تقویت جبهه ضد رژیمی؛ جبهه‌ای که بتواند در لحظه‌های حساس، نقش تعیین کننده ایفا کند.

اتحاد مبارزاتی با جریان‌های همسو یعنی کنار گذاشتن رقابت‌های بی‌ثمر، حساسیت‌های گروهی و مرزبندی‌های غیرضروری، و تمرکز بر دشمن مشترک. هیچ نیروی سیاسی - هرچقدر هم که قدرتمند، سازمان‌یافته و محبوب باشد - به‌تنهایی نمی‌تواند در برابر دستگاهی که از امنیت، اقتصادی، تبلیغاتی و نظامی بهره می‌برد، پیروز شود. اتحاد مبارزاتی یعنی اینکه جریان‌های مختلف، با حفظ هویت و استقلال خود، در لحظه‌های حساس بتوانند یکدیگر را تقویت کنند، پیام مشترک بدهند، فشار هماهنگ ایجاد کنند و از ظرفیت‌های هم بهره ببرند. این اتحاد، نه ادغام تشکیلاتی است و نه حذف تفاوت‌ها؛ بلکه هم‌افزایی عملی برای افزایش قدرت ضربه‌زنی در برابر رژیم است. در لحظه‌های حساس - مانند اوج‌گیری اعتراضات، بحران‌های سیاسی، شکاف‌های درونی رژیم یا



فرصت‌های بین‌المللی - وجود یک جبهه ضد رژیم می‌تواند نقش تعیین‌کننده داشته باشد. وقتی چند جریان همسو به‌طور هماهنگ عمل می‌کنند، پیام آنان قوی‌تر شنیده می‌شود، فشار سیاسی و رسانه‌ای چند برابر می‌گردد، و رژیم نمی‌تواند با تاکتیک‌های معمول خود مانند ایجاد تفرقه، روایت‌سازی یا سرکوب‌گزینی، مبارزه را از هم بپاشد. جبهه ضد رژیم، در واقع سپری جمعی است که نیروهای پراکنده را به قدرتی سازمان‌یافته تبدیل می‌کند؛ قدرتی که می‌تواند در بزنگاه‌ها مسیر تحولات را تغییر دهد. اتحاد مبارزاتی یعنی تبدیل نیروهای جدا از هم به یک نیروی ملی. این اتحاد، نه فقط برای امروز، بلکه برای فردای ایران نیز حیاتی است؛ زیرا جامعه‌ای که بتواند در برابر استبداد متحد شود، می‌تواند در دوران پس از تغییر نیز ساختارهای دموکراتیک و پایدار بنا کند. چنین جبهه‌ای، ستون اصلی گذار از استبداد به آینده‌ای آزاد و مبتنی بر حقوق بشر خواهد بود.

پایان سخن

هر جنبش سیاسی، اگر بخواهد از سطح آرزو و شعار به میدان عمل قدم بگذارد، باید از جایی آغاز کند که اعتماد، خرد جمعی و اراده مشترک در آن حضور دارد. سخن گفتن از اتحاد، تا زمانی که در حد نظریه باقی بماند، تنها تصویری زیباست؛ اما هنگامی معنا پیدا می‌کند که نیروهای باورمند به آن، آماده عبور از دیوارهای بلند بی‌اعتمادی و تجربه‌های تلخ گذشته باشند. امروز، نیروهای هوادار سامانه شاهنشاهی ایران در نقطه‌ای ایستاده‌اند که می‌توانند با نگاهی تازه، از تکرار مسیرهای ناکام گذشته فاصله بگیرند و طرحی عملی برای همکاری و هم‌افزایی ارائه دهند؛ طرحی که نه بر پایه احساسات لحظه‌ای، بلکه بر اساس تجربه، واقع‌بینی و مسئولیت ملی بنا شود.

گام نخست در عملی ساختن این طرح، رسیدن به تأیید نظری آن است؛ یعنی نیروهایی که به ضرورت اتحاد باور دارند، باید بپذیرند که بدون اعتمادسازی، بدون شجاعت دوباره آزمودن، و بدون ترجیح منافع ملی بر جایگاه‌های کم‌اثر فردی یا محفلی، هیچ حرکت پایداری شکل نخواهد گرفت. این پذیرش نظری، مقدمه‌ای است برای تدوین پیمان‌نامه‌ای روشن که چارچوب همکاری را مشخص کند. پس از آن، بر اساس بندهای طرح و برنامه، باید توانایی‌ها شناسایی و مسئولیت‌ها تقسیم شود تا هر نیرو بداند در کدام بخش می‌تواند بیشترین اثر را داشته باشد. برای نمونه، هنگامی که سخن از دفاع از مبارزات ملت ایران است، این دفاع تنها در حد اعلام همبستگی باقی نمی‌ماند؛ بلکه باید در کشورهای محل زندگی، به اتحادیه‌های صنفی مرتبط مراجعه کرد و از آنان خواست تا حمایت معنوی خود را از همتایان ایرانی‌شان اعلام کنند. چنین حمایتی، علاوه بر افشاگری علیه رژیم، روحیه مبارزاتی همان قشر در داخل کشور را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که مبارزه آنان پژواکی جهانی دارد.

در روند اقدام عملی، نیروها به تدریج درمی‌یابند که همکاری هدفمند و سازمان‌یافته چگونه می‌تواند بر بی‌اعتمادی غلبه کند. تجربه‌های مشترک، سره را از ناسره جدا می‌کند و کسانی که با نیت تخریب یا نفوذ وارد جمع شده‌اند، در سایه عمل جمعی شناسایی و کنار گذاشته می‌شوند. این پالایش طبیعی، جنبش را پُر نفس‌تر، سالم‌تر و کارآمدتر می‌سازد. اتحاد واقعی نه با شعار، بلکه با کار مشترک، تقسیم مسئولیت، و اعتمادسازی تدریجی شکل می‌گیرد؛ و همین روند است که می‌تواند نیروهای پراکنده را به جبهه‌ای مؤثر و قابل اتکا تبدیل کند.

در پایان باید تأکید کرد که ما حقیقت را در انحصار خود نمی‌دانیم و این طرح را نه نسخه‌ای نهایی، بلکه پیشنهادی برای آغاز یک گفت‌وگوی عملی میان هواداران سامانه شاهنشاهی ایران می‌دانیم. نقد، پیشنهاد و دیدگاه‌های دوستان می‌تواند این گفت‌وگو را کامل‌تر، پخته‌تر و کارآمدتر سازد. آنچه عرضه شد، دعوتی است برای همکاری، برای هم‌افزایی، و برای ساختن مسیری مشترک در مبارزه با جمهوری ننگین اسلامی؛ مسیری که تنها با مشارکت همگانی می‌تواند به نتیجه برسد.

برای ارتباط با ما:

padeshahi1339@gmail.com